

## اصول مدیریت در قرآن

جعفر وفا\*

### چکیده

این مقاله تبیین اصول مدیریت را بر عهده دارد و نخست به کلیات می‌پردازد. با این توضیح که خداوند متعال همزمان با خلقت انسان روش مدیریت و ساماندهی امور مختلف را به وی یاد داد؛ زیرا که آن از ضروریات زندگی فردی و اجتماعی انسان است؛ درحدی که هر پیامبری حتی به هنگام غیبت کوتاه مدت، کسی را به جا نشینی خود بر می‌گزیند تا امت را رهبری کند و این خود نشان می‌دهد که مدیریت ریشه در فطرت آدمی دارد.

و سپس به اصول مدیریت می‌پردازد. مدیریت قرآنی دارای اصولی است از جمله: «نظم و انضباط» که آن را می‌توان از کتاب «تکوین» و «تشریح» آموخت؛ «عزم راسخ و تصمیم قاطع» که حاکی از متمرکز بودن مدیریت قرآنی است؛ تقسیم امور» و «تفکیک مسئولیتها» که سرعت و سهولت در انجام کارها از آثار آن است همچنین «شرح صدر» «خدا محوری» و «روشنمندی» از دیگر اصول مدیریت است.

**واژگان کلیدی:** مدیریت، نظارت، سعه صدر، خدامحوری، روشنمندی.

\*. کادر علمی پژوهشکده تحقیقات اسلامی

## مقدمه

مخترع یک هواپیما، ماشین، یا دستگاه برقی، یا کاشف یک داروی جدید، همزمان با عرضه آن به بازار، راه و روش بهره جویی و به کارگیری آن را آموزش، یا دست کم، در نوشته ای توضیح می دهد تا خریداران به آسانی با فرهنگ مصرف آن آشنا شوند. خالق و مدبر عالم هستی نیز زمانی که جهان را آفرید، آن را در انحصار افراد یا قبائل خاصی قرار نداد بلکه همه افراد بشر را در بهره جوئی از آن سهیم ساخت و هر یک از انسانهای بی شمار را مالک این عالم نمود. اگر روش بهره برداری آن را آموزش نمی داد سبب هدر رفتن نعمتهای الهی و نیز سبب اختلاف انسانها با همدیگر می گشت. از این رو خداوند متعال به منظور اختلاف زدایی و استفاده بهینه مردم از مواهب جهان، نخست شیوه تسخیر صحیح هستی را آموزش داد که امروز از آن به «مدیریت» تعبیر می شود و در این مسیر اولین انسان را پیامبر قرار داد؛ تا مدیریت را با استمداد از وحی، اعمال کند و به نسلهای بعدی نیز بیاموزد. این آموزش ها به تناسب تکثیر نسل و پیشرفت تدریجی علوم و معارف بشری توسعه یافت که مجموع آنها را می توان در قرآن کریم یافت و ما در این مقاله به برخی از آنها می پردازیم:

## مدیریت

مدیریت در علوم و فنون و در معارف قرآن، جایگاه خاصی دارد که تبیین آن، مرهون آشنائی اجمالی با مفاهیم کلی آن است که به اختصار به آنها اشاره می کنیم.

## مفهوم مدیریت

گرچه «مدیریت» از کلید واژه های قرآنی و روایی نیست تا به طور مستقیم تعریفی بر گرفته از منابع اصیل ارائه شود چون این کلمه، بیشتر در دهه های اخیر متداول شده و در معارف دینی به جای آن از مفاهیم بلندی همانند تدبیر، ولایت و سیاست استفاده می شده است. از این رو به ناچار مدیریت را با الهام از مفاهیم لغوی این کلمات و

هم‌ردیف آنها باید تعریف نمود و همین امر موجب پیدایش تعاریف زیاد شده است که هر یک از آنها با برداشته‌ها و ذهنیتهای افراد و فضای محیط، و آموزه‌های پیشین آمیخته است و هیچ یک نمی‌تواند نظر قرآن را برای ما منعکس کند؛ از این رو ما باید با انگیزه و گرایش قرآنی به تعریف مدیریت پردازیم. تا امروز چند نوع تعریف ارائه شده است که هر کدام به نوبه خود مطلوب است از جمله:

۱. مدیریت عبارت است از: «فنّ بهتر بسیج کردن و بهتر سامان دادن و بهتر کنترل کردن نیروهای انسانی و به کار بردن آنها.»<sup>۱</sup>

۲. مدیریت قرآنی «مدیریتی است که زمینه رشد انسان به سوی «الله» را مطابق کتاب و سنت و سیره پیامبر ﷺ و امامان معصومین و نیز دستاوردهای علوم و فنون و تجارب بشری فراهم نماید.»<sup>۲</sup>

۳. مدیریت قرآنی، عبارت است از «خودگردانی بر اساس معیارهای قرآن کریم؛ مدیریتی که به عناصر و افراد امکان می‌دهد که خودشان را بر اساس معیارهای اسلامی اداره کنند.»<sup>۳</sup>

با توجه به مجموع این تعریف‌ها و در یک جمع بندی می‌توان تعریف جامعی را به دست داد و آن اینک:

«مدیریت عبارت است از ساماندهی نیروهای مادی و معنوی به منظور دستیابی انسان به رشد الهی بر پایه تعالیم و حیانی و وحی آموز.»

### ضرورت مدیریت

مدیریت از ضروریات اولیه و بلکه مولود زندگی اجتماعی انسان است و آنها را نمی‌توان از هم تفکیک نمود. در قرآن کریم نیز به موارد بسیاری بر می‌خوریم که ضرورت مدیریت را به روشنی می‌توان از آنها دریافت که ما به نمونه‌ای بسنده می‌کنیم:

حضرت موسی ﷺ مدتی از قوم خود فاصله گرفت با اینکه می‌دانست که پس از چهل روز، به میان قوم خود باز خواهد گشت. ولی باز هم برادرش هارون ﷺ را به جای خود تعیین نمود:

وَقَالَ مُوسَىٰ لِأَخِيهِ هَارُونَ أَخْلِفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ  
(اعراف: ۱۴۲)

موسی به برادرش هارون گفت: «جانشین من در میان قومم باش. و (آنها) را اصلاح کن! و از روش مفسدان، پیروی منما.

حضرت موسی علیه السلام هنگام تعیین وانتصاب برادرش، به مدیریت و رهبری چهل روزه، او را امر به اصلاح امور و اجتناب از پیروی روش اهل فساد می کند، و حال آنکه هارون علیه السلام هم خود پیغمبری مرسل و معصوم بوده و قطعاً موسی بهتر از هر کس به مقام برادرش عارف بوده است. پس قطعاً مقصود آن حضرت از این کلام نهی هارون از کفر و معصیت نبوده، بلکه مقصودش این بوده که در اداره امور مردم، به آرای مفسدان گوش ندهد و تا هنگامی که موسی علیه السلام غائب است از آنان پیروی ننماید. این تأکیدات اثباتی و سلبی ارزش و ضرورت مدیر و در پی آن رعایت صحیح اصول مدیریت را حکایت می کند و گرنه تعیین مدیر به مدت کوتاه و با آن همه تأکید لزومی نداشت.

پس از قرآن کریم، سیره و سنت اهل بیت علیهم السلام نیز بر ضرورت مدیریت، دلالت روشنی دارد. چنانکه امام علی علیه السلام می فرماید:

أَنَّه لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ يَعْمَلُ فِي أَمْرَتِهِ الْمُؤْمِنُ، وَ يَسْتَمْتِعُ فِيهَا الْكَافِرُ.<sup>۴</sup>  
مردم به زمامداری نیک یا بد نیازمندند، تا در پرتو حکومت و مدیریت او، مؤمن به کار خود مشغول شود و کافر هم بهره مند گردد.

### پیشینه مدیریت

دانش یافتن مدیریت همزاد انسان است و نمی توان برای آن مبداء تاریخی خاصی تعیین کرد بلکه به جرات می توان گفت که «هنر مدیریت» از زمانی ظهور یافت که خداوند به انسان درس زندگی داد:

وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا (بقره: ۳۰)

و خداوند به آدم علیه السلام همه نشانه ها (و حقایق را) یاد داد.

و قطعاً مدیریت هم زیر مجموعه آن حقایق بوده بلکه در راس آنها قرار داشته است؛ زیرا ضروری ترین پدیده ای که پیوسته ملازم انسان است آشنائی با روش زندگی و شیوه تدبیر و ساماندهی آن است که امروزه از آن به «مدیریت» تعبیر می شود.

## اصول مدیریت

با تامل و دقت در آیات قرآن، می توان اصول، ضوابط و شرایط مدیریت را استخراج نمود که به برخی از آنها می پردازیم:

### ۱. نظم و انضباط

نظم، یکی از اصول بنیادین زندگی فردی و اجتماعی انسان است که ریشه در نهاد آن دارد. هر شخص هوشمند، با نگاه کوتاه به کتاب تکوین و جهان طبیعت می تواند نظم و نظام دقیق را در مظاهر و پدیده های بزرگ و کوچک جهان هستی ببیند. به همین جهت قرآن کریم همه مردم را به مطالعه و نگاه مکرر به نظام احسن فرا می خواند تا هم به خالق آن بیندیشند و هم درس نظم و انضباط بیاموزند:

الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ  
هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ (ملک: ۳)

همان کسی که هفت آسمان را بر روی یکدیگر آفرید، در آفرینش خداوند رحمان هیچ تضاد و عیبی نمی بینی، بار دیگر نگاه کن، آیا هیچ شکاف و خللی مشاهده می کنی؟

افزون بر آن، کتاب تشریح هم، افراد بشر را به نظم و انضباط فرا می خواند و رعایت آن را از آثار ایمان می شمارد در حدی که هشدار می دهد که در هر حال به ویژه در امور جمعی و گروهی بر پایه نظام ثابت عمل کنند و بدون عذر موجه و مقبول، مجموعه مربوطه و صحنه کار را ترک نگویند و در مقام ضرورت، از مدیر و مسئول مستقیم خود اجازه بگیرند:



إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَى أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا  
حَتَّىٰ يَسْتَأْذِنُوهُ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ  
لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأَذَنَ لِمَن شِئْتَ مِنْهُمْ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (نور: ٦٢)

مؤمنان واقعی کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده‌اند و هنگامی که در کار مهمی با او باشند، جایی نمی‌روند تا اینکه اجازه بگیرند. کسانی که از تو اجازه می‌گیرند، برستی به خدا و پیامبرش ایمان آورده‌اند! در این صورت، هر گاه برای بعضی کارهای مهم خود از تو اجازه بخواهند، به هر یک از آنان که می‌خواهی (و صلاح می‌بینی) اجازه ده، و برایشان از خدا آمرزش بخواه که خداوند آمرزنده و مهربان است!

در حقیقت این یک دستور انضباطی است که هیچ جمعیت و گروه متشکل و منسجم نمی‌تواند نسبت به آن بی‌اعتنا باشد؛ چرا که در این گونه مواقع گاهی حتی غیبت یک فرد به هدف نهایی آسیب می‌رساند، به خصوص اگر رئیس جمعیت، فرستاده پروردگار و پیامبر خدا و رهبر روحانی نافذ الامری باشد. افزون بر آن، اجازه گرفتن از مدیر و رهبر، نشانهٔ ادب، تسلیم، قانونمندی، عشق به رهبر و نظم و نظام است.

## ۲. عزم راسخ

«عزم» در لغت، یعنی: «الثَّبَاتُ وَ الصَّبْرُ وَ الْجِدُّ فِيمَا يُرِيدُهُ الْإِنْسَانُ»<sup>۵</sup> پابرجایی، خویشنداری و جدی بودن در آنچه آدمی آن را اراده کرده است.

مخالف کلمه عزم «فتور» به معنای ضعف و سستی است. با دقت در مجموع آنها می‌توان گفت: «عزم راسخ عبارت است از تصمیم جدی، قطعی و بدون تردید و تزلزل بر انجام کار». احتیاط و شک و تردید معقول و معمول، در مقام اندیشه و تفکر، مقبول عوام و خواص است ولی پس از روشن شدن همه جوانب موضوع، نوبت عمل است و در مقام عمل نباید به تردید افتاد و دچار وهن و سستی شد؛ بسان ناآشنای راه که بر سردو راهی به تردید می‌افتد که کدامین راه را بر گزیند، ولی به محض شناختن آن، با گامهای بلند و استوار به سوی مقصد خود می‌رود و شک و تردید به دل راه نمی‌دهد و دچار وسوسه نمی‌شود.

به همین دلیل قرآن کریم به پیامبر اعظم ﷺ دستور می دهد:  
وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ وَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ (آل عمران: ۱۵۹)  
در کارها با آنان مشورت کن و هنگامی که تصمیم گرفتی، (قاطع باش و) بر  
خدا توکل کن!

عزم راسخ و رای قاطع تنها از صفات خاص رسول خدا نبود بلکه همه پیامبران این  
صفت پسندیده را دارا بودند.

مگر ممکن است کسی مدیریت معنوی امتی را بر عهده بگیرد و در تصمیم گیری ها  
جدی و راسخ و قاطع نباشد.

اصلاً بدون عزم راسخ مدیریت مفهومی ندارد و به همین جهت حضرت علی رضی الله عنه  
درباره عموم انبیای الهی می فرماید:

وَلَكِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ، جَعَلَ رَسُولَهُ أُولَى قُوَّةٍ فِي عَزَائِمِهِمْ<sup>۶</sup>

خداوند سبحان، پیامبران خود را در تصمیم ها و قاطعیتهاشان قدرتمند قرار داد.

### ۳. تقسیم و تفکیک

تقسیم بندی کارها، چه در قلمرو وظایف شخصی و خصوصی همچون تحصیل و تحقیق و  
مطالعه و چه در قلمرو وظایف سازمانی، اجتماعی و عمومی همچون مدیریت یک مرکز  
علمی، مظهر بارز حاکمیت نظم و انضباط در زندگی آدمی و نشانه مهمی از موفقیت او  
است و این درس مهم را از خدا می توان آموخت. آنجا که در قرآن کریم می فرماید:

وَ قَطَّعْنَا لَهُمُ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَسْبَاطًا أُمَمًا (اعراف: ۱۶۰)

ما آنان را به دوازده عشیره که هر یک امتی بودند تقسیم کردیم.

علت اینکه خداوند آنها را تقسیم کرد، این بود که در خوردنیها و نوشیدنیها هر کدام  
تکلیفشان روشن باشد و به رئیس خود مراجعه کنند و کار موسی آسان شود و کینه و  
عداوتی میان آنها واقع نشود.

روشن است هنگامی که یک ملت دارای تقسیم بندیهای صحیح و منظم بوده باشد،  
و هر بخش و یا هر گروه تحت رهبری رهبر لایقی قرار گیرد، اداره آنها آسان تر و رعایت



عدالت در میانشان سهل تر خواهد بود و به همین دلیل تمام کشورهای جهان می کوشند از این اصل پیروی کنند. با نظر به اهمیت آن است که حضرت علی علیه السلام به مالک اشتر دستور می دهد که کارها را بین افراد تقسیم کند:

وَاجْعَلْ لِكُلِّ اِنْسَانٍ مِنْ خَدَمِكَ عَمَلًا تَأْخُذُهُ بِهِ، فَانَّهُ اُخْرَى اِنْ لَا يَتَوَاكَّلُوا فِي خَدَمَتِكَ.<sup>۷</sup>

برای هر یک از کار گزارانت کاری ویژه تعیین کن که بتوانی بازخواستش کنی که این، زمینه بی مسؤلیتی و وانهادن کارها به امید یکدیگر را، بیش از پیش می زداید. زیرا تقسیم معقول کارها و سپردن بخشی از آنها به افراد مناسب و شایسته، آثار مثبتی در اعمال مدیریت دارد: از جمله:

الف. کارها به خوبی و به آسانی و به سرعت و در وقت پیش بینی شده انجام می پذیرد.

ب. کارها به ویژه در امور اداری و سازمانی اگر به درستی و به دقت تقسیم شود و حوزه مأموریت و وظایف هر کس به خوبی معلوم گردد نظارت بر آن آسان تر می شود و در صورت تخلف به آسانی می توان متخلف را بازخواست کرد.

پ. تقسیم کار در یک سازمان یا مرکز آموزشی چون دانشگاه، دبیرستان و ... باید روی اصول کلی و با مطالعه کارشناسانه انجام گیرد و هر کس را به تناسب استعداد طبیعی، نوع تفکر، تخصص و تعهد باید مسؤلیت داد و با اصل «توان سالاری» به سراغ کار گزار رفت؛ بسان دوخت لباس که بر اساس سن، قد و قواره و بارعایت اصول فنی و دوزندگی باید انجام پذیرد، نه بر حسب حدس و گمان. بدین جهت است که حضرت علی علیه السلام به مالک اشتر توصیه می کند:

وَاجْعَلْ لِرَأْسِ كُلِّ امْرِئٍ مِنْ اُمُورِكَ رَأْسًا مِنْهُمْ لَا يَقْهَرُهُ كِبِيرُهَا وَلَا يَتَشَتَّتُ عَلَيْهِ كَثِيرُهَا<sup>۸</sup>  
بر هر یک از کارهایت چنان سرپرستی بگمار که بزرگی کار بر او چیرگی نیابد و فزونی کار آشفته اش نسازد.



ج. تمدن جدید مبدأ و سرآغازی برای تقسیم کارهای فکری و اجرایی نمی‌شناسد جز قرون و سالیان اخیر؛ برخلاف آیین اسلام که از بدو طلوع، تقسیم‌بندی کارها و رعایت نظم و انضباط را از مبادی سیاست خود معرفی کرد و به پیروان خویش توصیه کرد که کارهای خود را بر مدار نظم و تقسیم‌سنجیده انجام دهند.

#### ۴. بلند نظری و شرح صدر

شرح صدر، صدر نشین صفات مدیران و زمامداران است. تحمل بار عظیم و سنگین ناشی از اداره بخشی از امور جامعه، نیاززایدی به حلم و حوصله دارد و سینه‌گشاده می‌طلبد و بدون آن نمی‌توان مسائل جاری را به خوبی سامان داد. مدیران، چه در مدیریت کلان و چه مدیریت محدود در این مقوله باید انبیای الهی را اسوه خود قرار دهند. آنان با اینکه با وحی در ارتباط بودند و راهی به عالم غیب داشتند نخستین خواسته‌ای که از خدا داشتند، شرح صدر بود.

حضرت موسی علیه السلام وقتی به مقام ارجمند پیامبری می‌رسد و مأموریت می‌یابد که رهبری و مدیریت جامعه را به دست گیرد از خداوند سعه صدر می‌خواهد:

رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي \* وَ يَسِّرْ لِي امْرِي (طه : ۳۵)

پروردگارا سینه‌ام را گشاده کن و کارم را برایم آسان گردان.

این تحفه الهی در نخستین سال‌های بعثت به پیامبر بزرگوار اسلام «صلی الله علیه و آله» نیز ارزانی می‌شود و خداوند می‌فرماید:

الْمُ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ \* وَ وَضَعْنَا عَنكَ وَزْرَكَ \* اَلَّذِي اِنْقَضَ ظَهْرَكَ

(انشراح: ۱-۳)

آیا سینه‌ات را برایت گشاده نساختم و بارت را برنداشتیم، همان که بر دوشت سنگینی می‌کرد؟!\*

علامه طباطبایی در تفسیر آیات یاد شده می‌نویسد:



مراد از شرح صدر رسول خدا ﷺ، گستردگی و وسعت نظری است به طوری که ظرفیت تلقی وحی را و نیز نیروی تبلیغ آن و تحمل ناملایماتی را که در این راه می بیند داشته باشد.<sup>۹</sup>

با توجه به آنچه گذشت، عموم مسلمانان - به ویژه مدیران امور - با الهام از سیره پیشوایان معصوم علیهم السلام باید به چنین زینتی آراسته باشند تا بتوانند از عهده مسئولیتی که بر دوش آنهاست برآیند؛ زیرا کسی که شرح صدر ندارد، در برابر پست و مقام خود را می بازد، گنجایش پذیرش سختی ها و ناملایمات را ندارد، از قدرت شورش و عصیان بر ستمگران و تسلیم در برابر حق بی بهره است و خلاصه از روحی بلند، فکری گسترده، بینشی تیز و دیدی وسیع نصیبی ندارد و سرانجام در صحنه های سیاسی - اجتماعی، بروز ناملایمات و هجوم حوادث سهمگین، او را از پا در می آورد.

درباره نقش عظیم شرح صدر در همه فراز و نشیب های زندگی همین بس که رهبران الهی در حساس ترین وقت دعا، از خداوند شرح صدر درخواست می کردند، چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

اَكْثَرُ دُعَائِي وَ دُعَاءِ الْأَنْبِيَاءِ قَبْلِي بِعَرَفَةَ ... أَلَلَّهُمَّ اشرح لي صَدْرِي وَ يسرْ لي امْرِي<sup>۱۰</sup>  
بیشترین دعای من و پیامبران پیش از من در عرفه این است که ... خدایا! به من شرح صدر بده و کارم را آسان کن.

امام علی علیه السلام نیز به نقش شرح صدر در صحنه مدیریت اشاره کرده، می فرماید:

آلَةُ الرَّيَاسَةِ سَعَةُ الصَّدْرِ<sup>۱۱</sup>

شرح صدر لازمه ضروری ریاست است.

هر چه حیطة مدیریت و مسئولیت فرد بیشتر باشد، شرح صدر و قدرت روحی بیشتری نیز لازم است تا مشکلات و ناملایمات را یکی پس از دیگری پشت سر گذارد و سازمان تحت اداره خویش را به بهترین شکل اداره کند.

## ۵. روشمندی

گرچه دریاها مایهٔ برکتند و فواید بی شماری دارند ولی تنها کسانی می‌توانند از آنها بهره‌گیرند که شنا و غواصی بدانند و مهارت‌های لازم را بیاموزند و از لباس و ابزار و ادوات خاص بهره‌جویند و گرنه از ره آورد دریاها محرومند چون آشنائی با روش هر کاری به منزله درب ورودی آن است و از درب ورودی باید وارد خانه شد:

وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا (بقره: ۱۸۹)

و به خانه‌ها از درب‌های آن در آید.

سیر و حرکت بدون شناخت روش‌های لازم انسان را از پیشرفت و نیل سریع به مقصد باز می‌دارد.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

يَا كَمِيلُ! مَا مِنْ حَرَكَةٍ إِلَّا وَ أَنْتَ تَحْتَاجُ فِيهَا إِلَى مَعْرِفَةٍ<sup>۱۲</sup>

ای کمیل، هر حرکتی نیازمند شناخت تو در آن (راه) است.

روش در لغت به معنای قاعده و قانون، شیوه و سبک و سنت<sup>۱۳</sup> و در اصطلاح عبارت از مسیری است که برای تحصیل یک معرفت طی می‌شود<sup>۱۴</sup>. پس روشمندی عبارت از انتخاب و اتخاذ اصول ثابت و ضوابط سنجیده در امور لازم است که عمدتاً متکی به تجربه است و از مهارت‌های عملی به دست می‌آید. روش نوعی راه میان بر برای نیل به مقصود است. افرادی که با روش ثابت و روشمندانانه عمل می‌کنند زودتر و مطمئن‌تر به مقصد می‌رسند و ضایعات زمانی و سرمایه‌ای کمتری دارند.

هر کاری که بر مبنای روش بر گرفته از تجربه‌ها و موفقیت‌ها انجام پذیرد تضمین بیشتری برای بهره‌دهی آن خواهد بود.

بر این اساس، یک مدیر شایسته باید باور کند که مدیریت دارای روش خاص و جهان‌دارای اصل مهم «سبب و مسبب» است و هیچ‌کس بدون دست‌یابی به روش‌ها و اسباب نمی‌تواند به مقصد و مقصود خود برسد و حتماً باید اهداف خود را از راه‌های اصلی و با اسباب و اسلوب‌های خاص خود دنبال کند؛ به همین جهت قرآن کریم می‌فرماید:



أَنَا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَءَاتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا فَاتَّبَعِ سَبَبًا (كهف: ۸۴)

ما به او در روی زمین، قدرت و حکومت دادیم و اسباب هر چیز را در اختیارش گذاشتیم، پس او از این اسباب (پیروی و استفاده) کرد.

یعنی پیش از هدف، باید به روش و اسباب نیل به هدف فکر کرد و روشمندان گام برداشت بنا بر این، نخستین درسی که این حادثه تاریخی به ما می آموزد، این است که در جهان هیچ کاری بدون توسل به اسباب، امکان تحقق ندارد، لذا خدا برای پیشرفت کار ذوالقرنین "اسباب" پیشرفت و پیروزی را به او داد (وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا) و او هم بخوبی از این اسباب بهره گرفت (فاتبع سببا). بنا بر این، آنها که انتظار دارند بدون تهیه اسباب لازم به پیروزی برسند بجایی نخواهند رسید.

## ۶. خدا محوری

اسلام برخلاف فرهنگ غربی، انسان را موجود مادی صرف و بی نیاز از معنویت نمی داند و همچنین معنویت را فرع و روبنای زندگی نمی شناسد و انسان محوری را جایگزین خدا محوری نمی کند و بر همه ارزش های الهی و آسمانی خط بطلان نمی کشد، بلکه بیش از هر امری به توحید مداری و خدا باوری توصیه می کند، معنویت را زیربنای اندیشه و عمل و زندگی فردی و اجتماعی را تنها با حضور خدا قابل تفسیر می داند و قیام و قعود افراد و جوامع را با نظارت الهی به رسمیت می شناسد:

قُلْ إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِي وَفُرَادَى (سبا: ۴۶)

ای پیامبر بگو شما را به پندی یگانه نصیحت می کنم: برای خدا به تنهایی یا باهم به پا خیزید.

خدا محوری در مدیریت تنها بدین معنا نیست که در کارهای خود به خدا توکل کند و به یگانگی او معتقد شود و هنگام شروع به کار، «بسم الله» بگوید بلکه به این معنا است که در مقام اندیشه، مشاوره و عمل و در همه تصمیم گیریها - چه نسبت به امور مالی و چه نسبت به نیروهای زیر مجموعه خود، خدا را حاضر و بر همه امور ناظر بداند و رضایت او را بر رضایت خویشان و دیگران مقدم بدارد و مهم تر از همه مدیریت خود را

شعبه ای از مدیریت خداوند و در طول تدبیر او بدانند و این حقیقت را باور نمایند که تدبیر همه امور جهان از سوی خدای متعال انجام می‌گیرد:

يُدَبِّرُ الْأُمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ (سجده: ۵)

امور این جهان از آسمان تا زمین را تدبیر می‌کند.

و انسانها نیز همانند ملائکه در طول تدبیر خدایند:

... فَأَلْمَدُّبَّرَاتِ أُمْرًا (نازعات: ۵)

و قسم به فرشتگانی که امور را تدبیر می‌کنند.

از دیگر ابعاد خدا محور بودن مدیریت انسان این است که از تدبیر خداوند درس بیاموزد. مثلاً خداوند در ربوبیت و مدیریت خود هیچگاه بر کسی منت نمی‌گذارد و یا کسی را به جهت تخلف و خطا فوری استیضاح نمی‌کند. اسرار همه بندگان را - هر چند بد - فاش نمی‌کند و رسوایش نمی‌سازد. یک مدیر مکتبی و خدا مدار نیز باید چنین باشد. افزون بر آنها هیچ مدیری نباید خود را یک فرد ممتاز و دارای خصائص فوق العاده بداند و متوجه باشد که انسان هر قدر قوی و نیرومند و صاحب قدرت شود و از عهده انجام کارهای بزرگ بر آید باز هرگز نباید بخود ببالد و مغرور گردد بلکه باید همچنان به خدا تکیه کند و قدرت فکری و فیزیکی خود را متکی به قدرت خدای قادر بداند، این همان درسی است که ذوالقرنین به همگان تعلیم می‌دهد.

او در همه جا به قدرت پروردگار تکیه می‌کرد و بعد از اتمام سد نیز گفت «هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي» این از رحمت پروردگار من است و به هنگامی که پیشنهاد کمک مالی به او می‌کنند می‌گوید: «مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ» چیزی که خدا در اختیار من قرار داده، بهتر است.

بر خلاف مدیریت آمیخته به کبر و غرور و خود خواهی قارونی که همه لیاقتها و شایستگی‌ها و اداره امور مالی را و امداد استعداد خودش می‌داند و می‌گوید:

إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي (قصص: ۷۸)

این اموال را به مدد علمی که داشتم به دست آورده‌ام.

سرانجام این نخوت در وی و بینش مادی، سبب شکست محتوم و نابودی او گردید.  
فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ (قصص : ۸۱)  
آنگاه ما او و خانه اش را در زمین فرو بردیم.

### نتیجه گیری

مدیریت مولود فطرت و همزاد انسان است، نه مولود غرب و قرن نوزدهم. و هر کسی به نوبه خود می تواند مدیر شایسته ای باشد.  
تنها مدیری می تواند موفق باشد که اصول مدیریت را رعایت کند و نباید به بهانه تجربه زیاد دچار غرور شود و اصول اولیه آن را نادیده بگیرد.  
رعایت نظم و انضباط نشانه موفقیت یک مدیر است و بی نظمی دور نمایی از شکست محتوم او.  
تصمیم قطعی در اجرای برنامه ها باید پس از مشاوری و بهره جویی از افکار و تجارب دیگران باشد.  
آنکه مسئولیتی را می پذیرد باید سعه صدر بیابد و برای شنیدن نقدهای مردم صبور و نسبت به آنها مهربان و دلسوز باشد.  
مدیر شایسته کسی است که خدا محوری را اصل ثابت مدیریتش قرار دهد و آن را در طول و استمرار تدبیر خدا بداند و از منت گذاری و افشاگری و تنبیه شتابزده بپرهیزد.

### پی نوشت ها

۱. امامت و رهبری، مرتضی مطهری، (قم، انتشارات صدرا، چاپ اول، ۱۳۷۴)، ص ۱۰۷.
۲. نگرشی بر مدیریت اسلامی، سیدرضا تقوی دامغانی، (شرکت چاپ و نشر بین الملل، چاپ سوم، ۱۳۸۰)، ص ۲۰.
۳. قرآن و مدیریت و علوم سیاسی، محسن عباس نژاد، (مشهد، بنیاد پژوهش های قرآنی، چاپ اول، ۱۳۸۴)، ج ۱، ص ۱۳۲.

۴. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، (قم، انتشارات صحفی، چاپ اول، ۱۳۷۹)، خطبه ۴۰.
۵. اخلاق فرماندهی و مدیریت، علی اصغر الهامی نیا، (قم، پژوهشکده تحقیقات اسلامی)، ص ۵۴.
۶. همان، خطبه ۲۳۴.
۷. نهج البلاغه، نامه ۳۱.
۸. همان، نامه ۵۳.
۹. المیزان، محمد حسین طباطبایی، (قم، انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۷)، ج ۲۰، ص ۳۰۴.
۱۰. در المنثور، جلال الدین سیوطی، (بیروت، دار المعرفة)، ج ۱، ص ۲۲۸.
۱۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۷۶.
۱۲. تحف العقول، ابن شعبه حرانی، (تهران، امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۶۷)، ص ۱۱۹.
۱۳. لغت نامه دهخدا، علی اکبر دهخدا، (تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول، ۱۳۷۳)، ج ۲۵، ص ۱۶۲.
۱۴. روش تحقیق در علوم اجتماعی، مهدی طالب، (تهران، انتشارات چاپ و نشر ایران، چاپ اول، ۱۳۷۶)، ص ۲۱.

